



طریق رسانه‌های پر قدرت دیداری و شنیداری و نوشتاری خود که بر اساس آمار ارائه شده تنها حدود ۱۵۵۰ تا ۱۶۰۰ کانال رادیویی و تلویزیونی را در برمی‌گیرد، بارها به طور رسمی و مستمر تاریخ پایان جهان را اعلام کرده‌اند.

تقریباً از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ میلادی بود که این زمان را در پایان هزاره دوم و شروع هزاره سوم معرفی کردند. از آنجا که یکی از اساسی‌ترین اعتقادات این فرقه، هزاره‌گرایی (به معنای باور به وقایع و اتفاقات مهمی که در آغاز و پایان هر هزاره روی می‌دهد مانند ظهور ظهور عیسی مسیح یا سقوط ضد مسیح به قعر جهنم) است و به طور مشخص، گروه قابل توجهی از آنها به هزاره‌گرایان مشهورند، همواره در محصولات مختلف فرهنگی و هنری‌شان، اشاره به پایان یا آغاز هزاره نقش مهمی داشته است. (از پایه‌ای‌ترین باورهای این گروه، هزاره خوشبختی یا هزار سال حکومت حضرت مسیح (ع) و پیروانش است که پس از وقوع جنگ آرماگدون و کشتار عظیم صدها میلیون محقق می‌شود.) از همین رو، در بخشی از کتاب و فیلم **رمز داوینچی** (دن براون/آکیوا گلدزمن/ران هاوارد) پروفیسور سر لی تیبینگ (که سال‌ها به دنبال یافتن جام مقدس و راز آن بوده)، در حالی که رابرت لنگدون و سوفی را در کلیسای وست مینستر لندن به گروگان گرفته تا با باز کردن رمز یک کریپتکس، مکان راز خانقاه صهیون یا همان جام مقدس (یعنی محل دفن مریم مجدلیه و اسناد مربوط به او) را بیابد، می‌گوید که با پایان هزاره دوم و گذر از برج حمل به برج حوت، قرار بوده که این راز از سوی خانقاه صهیون افشا شود و دلیل همه جریاناتی که اتفاق افتاده را وابسته به همین موضوع و گذر مابین دو هزاره می‌داند.

خاطرم آن هست که پیش از آغاز سال ۲۰۰۰ و در آستانه قرن ۲۱ یا همان شروع هزاره سوم، چه تبلیغات وسیعی صورت گرفت (و متأسفانه از طریق رسانه‌های داخلی نیز دامن زده شد) که وقتی لحظه تحویل سال ۲۰۰۰ فرا برسد، به یک دلیل ساده تکنولوژیک (صفر شدن همه زمان‌ها روی دستگاه‌ها و سیستم‌های الکترونیک که هدایت بسیاری از فرایندهای صنعتی و مکانیکی بشر امروز را در دست دارند) همه امور از کار افتاده و خواهد ایستاد؛ آن چه که پیش از آن در برخی فیلم‌های آخرالزمانی رویت شده بود. (مثلاً فیلم **روزی که زمین از حرکت ایستاد** ساخته رابرت وایز در سال ۱۹۵۷) پس از سال ۲۰۰۰ هم به دفعات، تاریخ و زمان پایان تمدن امروز بشری، به خصوص از سوی اوانجلیست‌ها اعلام شد و در رسانه‌هایشان توی بوق قرار گرفت.

۲۰۰۱، ۲۰۰۳، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ همگی زمان‌هایی بود که برای جنگ نهایی آرماگدون یا حاکمیت ضد مسیح و یا پایان جهان اعلام شد. بسیاری از ناظران آگاه به مسائل سیاسی و مقولات آخرالزمانی، پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اسناد و شواهدی که در این ارتباط به دست آمد و افشا شد، به این تئوری معتقد شدند که چنان فاجعه‌ای، منجر به انهدام دو برج عظیم سازمان تجارت جهانی، نمی‌تواند کار چند افغانی پاپتی کوه‌های هندوکش با نام طالبان یا مانند آن باشد و قطعاً از یک طرح و نقشه دقیق برمی‌آید که سال‌ها روی آن کار شده و تعداد کثیری از سازمان‌های اطلاعاتی و نظامی عمده جهان

نگاهی به فیلمنامه «۲۰۱۲»

# تئوری دکتر استرنج لائو

سعید مستغاثی

www.smostaghaci.persianblog.ir



د آخرین صحنه‌گردانی هالیوود و سردمدارانش، برای نمایش پایان جهان، برخلاف همیشه، یک تاریخ دقیق هم ارائه می‌شود؛ طلوع روز ۲۱ دسامبر سال ۲۰۱۲ میلادی! تا اینجا هر آن چه به عنوان آخرالزمان و پایان جهان به نمایش گذارده می‌شد، تنها شکل به آخر رسیدن و نشان دادن عوامل اسطوره‌ای، انسانی، طبیعی و یا تکنولوژیکی بود که این انجام را باعث می‌گردید و نشانی از تاریخ و زمان معینی به چشم نمی‌خورد. اگرچه یک سری از این نوع فیلم‌ها همچون **پایان روزها**، آخرالزمان را به پایان هزاره دوم و آغاز سال ۲۰۰۰ ربط می‌دادند، اما در اغلب این آثار نیز تعیین زمان تقریبی برای حاکمیت ضد مسیح یا شیطان و یا نیروهای اهریمنی صورت می‌گرفت. اما در فیلم‌های دیگری مانند **آرماگدون** (مایکل بی)، **برخورد عمیق** (میمی لدر)، **اتفاق** (ام. نایت شیامالان) و همین اخیراً **آگاه** تنها به فاجعه‌ای پرداخته می‌شد که برای کره زمین و پایان زندگی انسانی در آن روی می‌داد.

اما چرا این بار چنین تاریخ دقیقی به مخاطبان آثار آخرالزمانی هالیوود عرضه می‌شود؟ شاید از آن رو که اگرچه در سینما، نشان دادن تاریخ برای پایان دنیا بحث تازه‌ای به نظر می‌رسد، اما در عرصه اندیشه و تفکرات آخرالزمانی غرب که به طور مشخص از سوی اوانجلیست‌ها مطرح شده و می‌شود، این موضوع اساساً سخن تازه و جدیدی نیست. بلکه سال‌هاست رهبران اوانجلیست از

در آن سهمیم هستند. (خصوصاً که برخی از فیلم‌های تولید شده هالیوود مانند **جاده آرلینگتون**، یکی دو سال پیش از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، زمینه‌سازی تصویری آن را در ذهن مخاطبان جهانی انجام داده بودند). جریانات نظامی که به بهانه قضیه ۱۱ سپتامبر از سوی آمریکا به دنیا تحمیل شد (مانند اشغال افغانستان و عراق) تقریباً فرضیه فوق را قطعیت بخشید. چراکه حملات مذکور در طول مدت بسیار کوتاهی انجام گرفت، در حالی که بنا به اظهار نظر متخصصان نظامی، چنین عملیات اشغال‌گرانه‌ای، حداقل چندین ماه یا نزدیک به یک سال تدارکات و برنامه‌ریزی نیاز داشت. حتی امروز برخی از کارشناسان براین باورند که جنگ ۳۳ روزه علیه مردم لبنان در تابستان سال ۲۰۰۶ میلادی با تکیه بر همین باور آرمادونی و آخرالزمانی صورت گرفت تا یکی از تاریخ‌های اعلام شده از سوی اوانجلیست‌ها، صورت حقیقت به خود بگیرد.

و دقیقاً پس از شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه بود که نخستین نشانه‌های تاریخ ۲۰۱۲ به عنوان پایان دنیا، ابتدا در برخی از رسانه‌های وابسته به اوانجلیست‌ها نمایان شد. ابتدا کسی این مقوله را جدی نگرفت، چون هنوز زمان ۲۰۰۸ (یکی دیگر از تواریخ اعلام شده برای آخرالزمان) فرانسیده بود. لازم به یادآوری است، ۲۰۰۸ همان سالی است که در پایانش، جنگ خونین رژیم اسرائیل علیه مردم غزه صورت گرفت. اما گویا خود اوانجلیست‌ها هم چندان به سال ۲۰۰۸ و قتل عام غزه امیدی نداشتند که پیش از آن، تاریخ ۲۰۱۲ را برای آخرالزمان اعلام کردند.

به هر حال از همان زمان، سال ۲۰۱۲ به عنوان پایان جهان به صورتی آرام و بطئی در بوق رسانه‌ها قرار گرفت. ابتدا برایش وجهه‌ای تقویمی تراشیدند؛ این که پس از گذشت ۲۶۰۰ سال، تقویم قوم مایا (مردمی که قرن‌ها قبل از ظهور مسیحیت در آمریکای مرکزی و جنوبی زندگی می‌کردند) به آخر خود رسیده و به اصطلاح صفر می‌شود و همین موضوع باعث رخداد فجایعی در کره زمین خواهد شد. پس از آن گفته شد که پیش‌بینی‌های علمی نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۲، خورشید منظومه شمسی در مرکز کهکشان راه شیری قرار گرفته و همین باعث تأثیرات شدید اقلیمی روی کره زمین شده که زندگی در آن را به نابودی خواهد کشاند. بعد از این فرضیه در بعضی از رسانه‌ها و این بار از قول برخی پیشگویان نقل شد که در سال ۲۰۱۲، کره زمین تحت تأثیر نیروهایی (شاید همان قرار گرفتن خورشید در مرکز کهکشان)، ناگهان حرکتی را برعکس جهتی که اکنون در حال چرخیدن به دور خود است، آغاز خواهد کرد و همین موضوع این کره و زندگی انسانی روی آن را زیر رو رو می‌کند. اما از آنجا که چنین تغییر جهتی با هیچ عقل سالمی جور در نمی‌آمد، به سرعت گفته شد که در تاریخ یاد شده، کره زمین ناگهان از حرکت باز خواهد ایستاد!

سرانجام چند ماه پیش بود که از قول نوسترآداموس (پیشگوی معروف) نیز بر ۲۰۱۲ به عنوان پایان تاریخ، صحنه گذارند و فیلم مستندی تحت عنوان **نوسترآداموس: ۲۰۱۲** نیز هم‌زمان با نمایش فیلم سینمایی **۲۰۱۲** به نمایش گذارند. اما از آنجا که نوسترآداموس در هیچ کجای نوشته‌ها و مکتوباتش به چنین تاریخی، به صراحت اشاره نکرده است، به نقاشی‌های او رجوع کرده و با تفسیر و توجیه یکی از آن نقاشی‌ها، این نتیجه را القا کردند که نوسترآداموس در یکی از پیش‌گویی‌های پنهانش، سال ۲۰۱۲ را آخرالزمان دانسته است. (نکته جالب این که در همین فیلم مستند **نوسترآداموس: ۲۰۱۲**، یک خاخام یهودی ضمن اشاره به شرایط امروز جهان که با شرایط آخرالزمان سازگار است، می‌گوید در سال ۲۰۱۲ براساس یک روایتی، تاریخ عبری یا یهودی نیز پس از طی ۷۰۰۰ سال به آخر خود می‌رسد!)

به هر حال از آنجا که همواره هالیوود، تئوری‌ها و فرضیه‌های جعلی - خرافی حاکمان سیاسی و ایدئولوژیک خود را به تصویر کشیده، این بار نیز دست به کار شد تا تازه‌ترین دست‌پخت تئوریک این حضرات را بر پرده سینماها ببرد و در این میان چه فیلم‌سازی بهتر از رولند امریش که پیش از این، آثار آخرالزمانی همچون **روز استقلال، روز بعد از فردا، گودزیلا و ۱۰ هزار سال پیش از میلاد** را جلوی دوربین برده بود و از قضا این دفعه خودش نیز به طور مستقیم در نوشتن فیلمنامه با هارولد کلوسر مشارکت جست.

امریش در این دست از آثارش تقریباً به همه نوع نگاه آخرالزمانی متوسل شده است؛ از فاجعه فضایی در **روز استقلال** گرفته تا فاجعه اقلیمی در **روز بعد از فردا** و نابهنجاری بیولوژیک در **گودزیلا** و بالاخره آخرالزمان اسطوره‌ای در **۱۰ هزار سال قبل از میلاد**.

تا این که در فیلم ۲۰۱۲ مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌های ایدئولوژیک را با پدیده‌های طبیعی و کهکشان‌ی و البته عناصر اسطوره‌ای در هم آمیخته تا این بار، باورهای اوانجلیستی را در شکل و شمایل تازه به خورد مخاطبان جهانی بدهد.

در همه فیلم‌های یاد شده (مانند تمامی آثار آخرالزمانی) دنیا توسط یک خطر ویرانگر مورد

تهدید قرار گرفته (که این خطر بیولوژیک، تکنولوژیک، اسطوره‌ای بوده و یا فضایی و از جهان دیگر می‌آید) و عنقریب است که تهدید مذکور، زندگی بشریت روی زمین را به نابودی بکشاند. در همه فیلم‌های یاد شده (مثل سایر فیلم‌های آخرالزمانی)، بسیاری از آدم‌ها می‌میرند و خرابی‌های دهشتناکی رخ می‌دهد. در همه فیلم‌های مورد بحث (بازهم مانند تمامی تولیدات سینمای آخرالزمانی) آن چه مورد تهدید قرار گرفته و یا در مرکز تهدید واقع شده، ایالات متحده آمریکاست و ترجیحاً شهرهای معروفش به خصوص نیویورک و سان‌فرانسیسکو و لس‌آنجلس و واشینگتن!

و بالاخره در همه فیلم‌هایی که پیش از این رولند امریش ساخته (مثل همه فیلم‌هایی که در ژانر موسوم به آخرالزمانی دسته‌بندی می‌شوند) منجی و نجات‌دهنده نهایی یک قهرمان آمریکایی است که با هوش و ذکاوت و شجاعت خویش، سرانجام کابوس هولناک نابودی تمدن روی زمین را پایان می‌بخشد! (همواره در فیلم‌های آمریکایی مشاهده کرده‌ایم که قهرمان اصلی یک موطلائی چشم آبی است و به قول معروف آرتیسته نامیده می‌شود و بدن‌ها و آدم‌های بد، معمولاً مومشکی و چشم سیاه و اغلب دارای ریش هستند و نکته جالب این که در فیلم **۱۰ هزار سال قبل از میلاد** به طور علنی و از زبان قومی که تحت ستم قرار گرفته، می‌شنویم که در انتظار یک منجی با موهای طلایی و چشمان آبی هستند!)

اما این قهرمان در فیلم **۲۰۱۲** یک نویسنده لس‌آنجلسی است به نام جکسون کرتیس (جان کیوساک) که در عین حال راننده شخصی لیموزین یک میلیاردر روسی به نام یوری کارپوف نیز هست و از این طریق روزگار می‌گذراند. ضمن این که پسر او به اسم نوح (که پس از طلاق مادر و پدرش همراه خواهر خود با مادر و نامزد او، یک جراح پلاستیک و خلبان آماتور به نام گوردون زندگی می‌کند) نیز از همان اوایل داستان، هوشمندی‌هایی از خود بروز می‌دهد تا سرانجام در صحنه نهایی فیلم، قدم آخر را برای نجات نسل بشر بردارد و فداکاری و شجاعت پدر را تکمیل کند.

فیلم **۲۰۱۲** از سال ۲۰۰۸ آغاز می‌شود که دوست هندی جکسون کرتیس، فاجعه‌ای خورشیدی را در سال ۲۰۱۲ پیش‌بینی می‌کند؛ فاجعه‌ای که موجب غلیان مذاب‌های درون پوسته کره زمین می‌شود و زلزله‌های بسیار شدید، آتشفشان‌های مهیب و سونامی‌های مخوف ایجاد می‌کند و زندگی بشریت را نابود خواهد کرد. کرتیس با عجله این پیش‌بینی را به اطلاع مقامات کاخ سفید می‌رساند و از همان زمان با تصمیم رئیس‌جمهور آمریکا (سیاه‌پوستی با ایفای نقش دنی گلاور) پروژه‌ای مخفی کلید زده می‌شود که طی آن قرار است برای نجات نسل بشر، کشتی عظیمی ساخته شود که در آن گروهی از انسان‌های نخبه از تمام نژادها، نمونه‌هایی از تمام گونه‌های جانوری و مجموعه‌ای از همه دستاوردهای علمی و فرهنگی و هنری بشریت نگهداری شوند تا از فاجعه آخرالزمان در امان بمانند. (در صحنه‌ای از فیلم شاهدیم که تابلوی مونا لیزا یا لبخند ژوکوند را با نسخه بدلی عوض می‌کنند تا نسخه اصلی را به درون همان کشتی انتقال دهند). سرانجام زمان فاجعه فرا می‌رسد، در حالی که گویا حتی خود جکسون کرتیس هم فراموش کرده قرار است یکی

ابلیسک غول پیکر مقابل کاخ سفید در واشینگتن و ...

خیابان‌ها و کازینوهای لاس وگاس همچون تکه‌های یخ روی اقیانوسی از آب شناور می‌شوند و بورلی هیلز لس‌آنجلس مانند غرق شدن تایتانیک به زیر آب می‌رود. یکی از تماشایی‌ترین لحظات فیلم، جایی است که راهب بودایی بر فراز کوه‌های سر به فلک کشیده تبت ایستاده و آخرالزمان را نظاره می‌کند که چگونه امواج آب به ارتفاع بلندی هفت، هشت هزارمتری کوه‌های هیمالیا به سویش می‌آید و او با مراسمی آیینی از آنها استقبال می‌کند. (به این ترتیب تبلیغ بودیسم که سال‌هاست در فیلم‌های هالیوودی به عنوان تنها دین و مذهب مثبت نمایانده می‌شود، در فیلم ۲۰۱۲ نیز کاملاً خود را نشان می‌دهد. گویا همچنان امثال دالای لاما و به قول خودشان انقلاب رنگی از نوع زعفرانی در میان راهبان بودایی برای ایجاد فتنه در تبت و مزاحمت برای حکومت چین، جواب می‌دهد!)

در سکانسی دیگر از فیلم که کشتی عظیم نجات، پیش از روشن شدن موتورهایش در حال برخورد با قله یک کوه است، دستگاه‌های کشتی، ارتفاع از سطح دریا را ۲۷ هزار پا یعنی حدود ۹۰۰۰ متر اعلام می‌کنند که یکی از فرماندهان کشتی اعلام می‌کند قله‌ای که در آستانه برخورد با آن قرار دارند، اورست است!

به جز این صحنه‌های اعجاب‌آور، سایر لحظات فرار کرتیس و خانواده‌اش از زلزله و آتشفشان

از آتشفشان‌های پایان دنیا از دل پارک ملی یلو استون سردر بیاورد که بجه‌هایش را برای تفریح به همان جا برده است! ولی حکومت آمریکا و ارتش ایالات متحده آن را از یاد نبرده و در همان جا حضور دارد.

فیلمنامه تقریباً به روال معمول این گونه آثار هالیوودی پیش می‌رود و در واقع همه شخصیت‌های فیلمنامه به صورت تیپ‌های آشنا و کلیشه‌ای رخ می‌نمایند. پیش از وقوع فاجعه، ابتدا نشانه‌هایی از آن به صورت محدود و کوچک پدیدار می‌شود؛ مثلاً زلزله‌ای با درجه ریشتر پایین، شکافی بزرگ در خیابان‌های لس‌آنجلس می‌اندازد که حیرت و شگفتی همگان را دربر دارد. بعد از آن، لرزش‌هایی مختصر را در مکان‌های مختلف که برخی شخصیت‌های اصلی قصه یا وابستگان به آنها حضور دارند، شاهد هستیم. و بالاخره فاجعه نهایی شروع می‌شود و جکسون کرتیس برای نجات زن و فرزندش می‌شتابد، در عین آن که هواپیمایی کوچک را نیز کرایه کرده تا با آن بتواند همراه خانواده‌اش از



و باران سنگ و امثال آن تقریباً به شیوه فیلم‌های حادثه‌ای پرداخت شده‌اند که برای هر چه غلیظتر شدن هیجان فیلم، همواره در آخرین لحظات، شخصیت‌های اصلی از خطرناک‌ترین حوادث نجات پیدا می‌کنند. مثلاً در صحنه‌ای که جکسون کرتیس، هواپیما را برای بنزین‌گیری رها کرده و به دنبال یافتن چارلی فارست (یکی از برنامه‌سازان انجیلی رادیو که سال‌هاست فرار سیدن چنین لحظه‌ای را انتظار کشیده و به مخاطبانش بشارت داده و حتی کلیپی نیز در این مورد ساخته است) راهی نقطه‌ای صعب‌العبور در کوهستان نزدیک به محل فرود رفته تا راه نجات از فاجعه را دریابد، در بازگشت برای برداشتن نقشه مکانی که بایستی به کشتی نجات برسند، در آستانه سقوط به شکاف ایجاد شده توسط زمین لرزه قرار می‌گیرد، ولی در آخرین لحظه رهایی یافته و خود را به هواپیمای در حال حرکت می‌رساند.

اما در این میان و در بحبوحه نابودی بشریت، فداکاری و ایثار رئیس جمهوری آمریکا (که هواپیمای خود را واگذاشته و در میان مردم می‌ماند تا همراه آنها رنج نابودی را حس کند) از آن نقاط به اصطلاح گل‌درشت و شعاری فیلم است که اگر در فیلم‌های ایرانی نمایش داده می‌شد، به سختی مورد حملات منتقدان و غیرمنتقدان قرار می‌گرفت، ولی تعجب از منتقدان خارجی است که چندان به این سکانس شعر و شعاری واکنش نشان نداده‌اند! رئیس جمهوری، اگرچه

فاجعه بگریزد. از این به بعد جنگ و گریز قهرمانان فیلم با فجایعی که قدم به قدم آنها را تعقیب می‌کند، آغاز می‌گردد و لحظه به لحظه عین کلیشه‌های رایج فیلم‌های مشابه، اتفاقات به تصویر کشیده می‌شود.

انصافاً باید گفت امریش، صحنه‌های دیدنی‌ای را در فیلم ۲۰۱۲ به وجود آورده که تماشاگر را پشت همین صفحه کوچک تلویزیون و با کیفیت نه چندان مطلوب نسخه ویدیویی، هاج و واج می‌کند، چه برسد به پرده سینما و با کیفیت بالای صدا و تصویر!

اما هر چه زرق و برق تصاویر و حیرت و اعجاب آنها بیشتر و بیشتر می‌شود، کیفیت فیلمنامه پایین می‌آید. زلزله عظیم آغاز شده و امریش مکان‌های شناخته شده‌ای را به بیننده‌اش نشان می‌دهد که یکایک ویران می‌گردند، از جمله مجسمه بزرگ عیسی مسیح بر فراز شهر ریودوژانیروی برزیل، کلیسای سن پیتروز در واتیکان، پل عظیم گلدن گیت در سان‌فرانسیسکو،

خود دستور ساختن کشتی نوح قرن بیستویکم را داده و به عنوان اولین منجی، پایه‌های نجات نسل بشر را بنیاد گذارده اما شخصاً برای نجات خود، از آن استفاده نمی‌کند و می‌خواهد همراه میلیاردها نفری که فرصت حضور در آن کشتی را ندارند، بدون هرگونه دفاعی در برابر فاجعه قرار بگیرد. فاجعه‌ای که با غلتاندن یک ناو هواپیمابر، کاخ سفید را در هم می‌کوبد. (در برخی از فیلم‌های آخرالزمانی مانند **مگی دو: امگاگد** یا **روز استقلال**، رئیس جمهوری آمریکا خود رأساً به عنوان منجی وارد عمل می‌شود و مردم را نجات می‌دهد، اما در فیلم **۲۰۱۲** رئیس جمهوری سرخ نجات را به کسان دیگر سپرده و خود همراه دیگر مردم راهی دیار عدم می‌شود!) اما نخبگانی که برای اقامت در کشتی نوح قرن بیستویکم برگزیده شده و با وسایل مختلف راهی مکان حرکت کشتی (واقع در مخفیگاهی کوهستانی در چین) شده‌اند، چه کسانی هستند؟ آنهایی را که در فیلم می‌بینیم:

اول؛ گروه کارمندان و همراهان و دار و دسته رئیس جمهوری آمریکا که با هواپیمای ویژه رئیس جمهوری (Air Force One) راهی محل مذکور می‌شوند. میلیاردر روسی و بچه‌هایش نیز همراه جکسون کرتیس و خانواده‌اش می‌آیند. دوربین دین سمبل (مدیر فیلم‌برداری ۲۰۱۲) اعراب ثروتمندی را نشان می‌دهد که داخل کشتی می‌شوند، همچنین یک جفت از حیوانات مختلف (به سبک و سیاق کشتی نوح) که توسط هلی کوپترها منتقل می‌شوند. در یک صحنه ملکه الیزابت دوم را نیز همراه سگ‌هایش می‌بینیم که وارد می‌شود. اما انبوهی از مردم که از طرق مختلف ماجرای کشتی نجات را شنیده و راهی محل حرکت آن شده‌اند، در ابتدا برای ورود به کشتی دچار مانع می‌شوند (شاید جزو نخبگان و منتخبان به شمار نیامده‌اند)، ولی بعداً با فوران نوع‌دوستی کرتیس و دختر رئیس جمهوری آمریکا (!) و با به خطر انداختن کلیت کشتی، آنان نیز به داخل راه پیدا می‌کنند!

اما پس از همه فراز و نشیب‌ها و گذشت نزدیک به ۱۴۰ دقیقه از فیلم، به هر حال طناب نجات را بالاخره کرتیس می‌کشد و آخرین حلقه آن را پسرش (که به طور معنی‌داری نام نوح را بر خود دارد) رها می‌کند. که اگر همان حلقه را رها نمی‌کرد، همه تلاش پدر یعنی جکسون کرتیس نتیجه‌ای نمی‌بخشید و موتورهای کشتی امکان روشن شدن را پیدا نمی‌کرد و کشتی با تمام سرنشینانش، منهدم می‌شد. اما در حالی که کشتی در آستانه برخورد با قله اورست است و طناب‌های ضخیمی مابین چرخ‌دنده‌های درهای خروجی گیر کرده و امکان بسته شدن کامل آنها را نمی‌دهد تا موتورها بتوانند روشن شوند، فداکاری کرتیس و پسرش نوح، باز هم طبق فرمول‌های رایج فیلم‌های هالیوودی در آخرین لحظات که هیچ امیدی به نجات نمی‌رود، همه مشکلات را حل می‌کند! (اگر چه تماشاگر پر و پا قرص این دست از فیلم‌ها با وجود هیجان‌زده شدن، اطمینان دارد که سرانجام به اصطلاح آرتیسته پیروز می‌شود و نجات پیدا می‌کند).

پس از پایان فاجعه (که گویا ۲۷ روز سپری شده)، کشتی نجات، آرام روی آب‌ها شناور است و برای اولین بار پس از حادثه، سرنشینان روی عرشه فراخوانده می‌شوند تا دوران جدید را نظاره کنند. دورانی که با تاریخ ۰۱/۱۲/۲۷ یعنی بیست و هفتمین روز از اولین ماه سال صفر مشخص شده است.

شاید این تئوری نجات نخبگان بشریت در صورت رخداد فاجعه‌بار واپسین، برای نخستین بار در فیلم **دکتر استرنج لائو** یا **چگونه یاد گرفتم دست از نگرانی بردارم و بمب را دوست بدارم** ساخته استنلی کوبریک مطرح شد که در آن فیلم، شخصیتی دیوانه به اسم دکتر استرنج لائو (پیتر سلرز) در آستانه فاجعه اتمی، طرحی را ارائه می‌دهد که تونل‌هایی در زیر زمین حفر شود تا نخبگان و دانشمندان بتوانند با پناه گرفتن در آن تونل‌ها، از عواقب یک جنگ هسته‌ای دور بمانند و پس از فرو نشستن غبار جنگ (که طی آن همه انسان‌های روی زمین از بین رفته‌اند) از تونل‌ها خارج شوند و زندگی تازه‌ای را آغاز کنند. شاید در آن سال‌ها متوجه نمی‌شدیم که چنین تئوری ضدانسانی و نژادپرستانه‌ای چه ریشه‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی نزد فرقه‌ای از پروتستان‌ها به نام اوانجلیسم دارد که امروز در ادبیات سیاسی دنیا به مسیحیان صهیونیست مشهور شده‌اند.

ولی حال که از زبان رهبران اوانجلیست به طور رسمی در مورد آخرالزمان و نبرد آرمادگون و نجات یافتگان آن می‌شنویم، در می‌یابیم تئوری آن دانشمند دیوانه فیلم **دکتر استرنج لائو** تا چه اندازه به این روایات وحشتناک از سرانجام بشر شباهت دارد. بد نیست به چند نمونه از این روایات نگاهی بیندازیم:

گریس هال سل نویسنده کتاب **تدارک جنگ بزرگ** اعتراف می‌کند وقتی هال لیندسی از همین رهبران اوانجلیست جملاتی از کتاب خود یعنی **شهر خدا** را در کانال تلویزیونی اوانجلیست‌ها می‌خواند، هیچ نشانی از رحمت عیسی مسیح در آن مشاهده نمی‌شد، خصوصاً وقتی که این عبارات را بیان می‌کرد:

«همه شهرهای جهان در جنگ هسته‌ای آخرالزمان ویران خواهند شد، تصورش را بکنید...»

مسیح زمین را ویران خواهد کرد و مردمانش را خواهد سوزاند. هنگامی که جنگ بزرگ آخرالزمان به چنان نقطه اوجی رسید که تقریباً تمام آدمیان کشته شدند، عظیم‌ترین لحظه فرا می‌رسد و مسیح با نجات دادن مومنان باقی‌مانده، نوع بشر را از نابودی کامل نجات خواهد داد...»

هال لیندسی ادامه می‌دهد: «پس از نبرد آرمادگون، تنها ۱۴۴۰۰۰ یهودی زنده خواهند ماند و همه آنها چه مرد، چه زن و چه کودک در برابر مسیح سجده خواهند کرد و به عنوان مسیحیان نوآیین، همگی خود به تبلیغ کلام مسیح خواهند پرداخت...»

در بخش‌هایی از تورات نیز به آینده و آخرالزمان اشاره شده که چند عبارت از آن را از نظر می‌گذرانیم:

«در روزهای آخر، مردم از سرزمین‌های مختلف روانه کوهی که بلندترین قله دنیا است (اورست) و خانه خداوند بر آن قرار دارد، خواهند شد. آنها می‌گویند برویم به کوه خداوند که



دکتر استرنج لائو

خانه خدای اسرائیل بر آن قرار دارد، تا خدا قوانین خود را به ما یاد دهد و ما آنها را اطاعت کنیم، زیرا خداوند دستورات خود را در اوشنین (نام دیگر اورشلیم) صادر می‌کند. خداوند به جنگ‌های بین قومی خاتمه می‌دهد. شمشیرها و نیزه‌های خود را به گاوآهن و خویش و اره تبدیل خواهند کرد و دیگر ملت‌های دنیا در فکر جنگ با یکدیگر نخواهند بود.»

جری فالسول از دیگر رهبران اوانجلیست که چند سال پیش درگذشت، نیز طی یک سخنرانی می‌گوید:

«همه جهان نابود خواهد شد، زیرا خداوند ما (یعنی عیسی مسیح) به جهان بازمی‌گردد. نخست، او می‌آید و کلیسا را به دست خود می‌گیرد. هفت سال بعد، بعد از هارمجدون، یعنی آن همه سوزی وحشتناک، او درست به همین زمان ما باز می‌گردد. در نتیجه زمین نابود خواهد شد. کلیسا هم با او می‌آید، تا طی هزاران سال، در زمین با مسیح حکومت و

گریس هال سل در دنباله نوشته‌هایش در همان کتاب **تدارک جنگ بزرگ** می‌نویسد: «کلاید از پیچیدگی‌های زندگی، تصور ساده‌لوحانه‌ای دارد؛ مانند جنگ اتمی، آلوده شدن محیط زیست ما، انفجار جمعیت، گسترده شدن قحطی و گرسنگی، کسری موازنه پرداخت‌های جهانی، مالیات‌های بیشتر و امنیت کمتر و از این گونه. برای کلاید، فالول، لیندسی و میلیون‌ها نفر مانند آنها، مسئله تنها یک جواب دارد: با مسیح، به راه راست برو و روح خداوند در قلب تو تجلی خواهد کرد؛ و بعد، پیش از آن که تهدید ویران شدن جهان صورت بگیرد، تو به عنوان یک نفر رستگار شده، از زمین به ملکوت اعلا برده می‌شوی. به نظر کلاید، نیازی نیست که انسان برای از میان بردن آلودگی محیط زیست شهرهای خودمان و یا قحطی و گرسنگی همه‌گیر در هندوستان و آفریقا کاری بکند. ما نباید نگران گسترش یافتن سلاح‌های اتمی در دنیا باشیم. نیازی نیست که سعی کنیم از جنگ میان عرب‌ها و اسرائیل جلوگیری کنیم، بلکه به جای همه اینها، باید دعا کنیم که این جنگ درگیرد و همه دنیا را در کام خود بکشد، زیرا که این، بخشی از طرح‌های آسمانی است!»

لانگ، مدیر تحقیقات انستیتو کریستیک، که یک مرکز پژوهشی مسیحیان، یهودیان و مسلمانان است، در بررسی خود درباره آرمادون و آخرالزمان از کمک و همکاری لاری جونز، نویسنده و پژوهشگر نیویورکی و فارغ‌التحصیل دانشگاه کلمبیا برخوردار بود. او توضیح می‌دهد: «یک هواخواه مشیت الهی؛ معتقد به خدانشناسی آرمادون، آدم بنیادگرایی است که کتاب مقدس را همانند یک

سلطنت کند. و سپس آسمان‌های نوین و زمین نوین و ابدیت فرا می‌رسد. این است همه آن چه که در آن کتاب درباره هارمجدون گفته شده و این، البته فقط کلیات مطلب است.»

گریس هال سل در کتاب **تدارک جنگ بزرگ** از قول یکی از سرکردگان اوانجلیست به نام کلاید درباره آخرالزمان می‌نویسد: «در پایان هزار سال، زمین کنونی و آسمان کنونی ویران می‌شوند و زمین و آسمان تازه‌ای خلق خواهد شد؛ و در آن زمین تازه، شهر آسمانی اورشلیم تازه‌ای ساخته خواهد شد، که همه نجات یافتگان همه دوره‌ها در آن خواهند زیست. آن وقت ابدیت آغاز می‌شود و پس از آن دنباله حوادث دیگر وجود نخواهد داشت. به این ترتیب، ربودگی کلیسا، در این رشته رویدادها، نخستین رویداد خواهد بود. و این رویداد، در هر لحظه ممکن است اتفاق بیفتد.»

واقعاً چه تصویری عیان‌تر و روشن‌تر از کشتی نجات و ساکنان درون آن در فیلم ۲۰۱۲ که از فراز امواج چند هزار متری دریا به زمین



سالنامه مطالعه و آینده را پیش‌گویی می‌کند. هواخواهان مشیت الهی مانند جری فالول، هال لیندسی، پت رابرتسون و دیگر رهبران دست راستی مسیحی، اعتقاد دارند که کتاب مقدس، دومین ظهور نزدیک عیسی مسیح راه، پس از یک جنگ هسته‌ای سراسری، بروز فلاکت‌های طبیعی، سقوط و فروپاشی اقتصادی و اغتشاش‌ها و به هم ریختگی‌های اجتماعی، پیشگویی کرده است.»

اینان اعتقاد دارند که این رویدادها، باید پیش از دومین ظهور عیسی مسیح اتفاق بیفتند و معتقد هستند که طرح همه اینها در کتاب مقدس ریخته شده است. مسیحیان نو تولد یافته، پیش از آخرین دوران هفت ساله تاریخ، در وضع جسمانی خود، از صفحه زمین به ملکوت آسمان برده خواهند شد و با مسیح در آسمان محشور خواهند بود. آنان از آن بالا، و در امنیت کامل، ناظر و شاهد جنگ‌های هسته‌ای و بحران‌های اقتصادی و آزمایش‌های سخت خداوندی خواهند بود. در پایان این دوران آزمایش سخت خداوندی، این مسیحیان نو تولد یافته، به همراه فرمانده عالی خود عیسی مسیح، باز خواهند گشت، تا در نبرد آرمادون شرکت کنند، دشمنان خدا را نابود و سپس هزار سال بر زمین حکومت کنند.

این عبارات، بیان همان تصویر آخرین کشتی نوح فیلم ۲۰۱۲ نیست که آرام روی آب‌هایی که سراسر کره زمین را پوشانده و گویا (آنچنانکه مسئولان کشتی می‌گویند) بر فراز چند هزار متری اروپا شناور است و می‌رود تا بر ساحلی امن پهلو بگیرد و زندگی جدیدی برای ساکنانش آغاز شود؟

ویران شده می‌نگرند، می‌تواند بیان سینمایی این جملات باشد؟ هال سل در ادامه می‌نویسد: «به کلاید گفتم من نگران جاهای دوردست کره زمین هستم که مردمشان، حتی اسمی هم از عیسی مسیح نشنیده‌اند. به همین علت، آیا آنها سزاوار فروافتادن در جهنم ابدی هستند؟

کلاید گفت: حالا، ما دیگر رادیوی موج کوتاه داریم و در همه گوشه‌های دنیا می‌توانیم پیام‌های مسیح را بگیریم. به این ترتیب مردمان بسیار زیادی، فرصت‌های فراوانی دارند که از گناهان خودشان توبه کنند و عیسی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خودشان بپذیرند.»

در صحنه‌ای از فیلم ۲۰۱۲ می‌بینیم که چارلی فارست (همان مجری اوانجلیست رادیویی) بر فراز کوهی مشغول موعظه مردم و مواجهه با آخرالزمان است. هم اوست که نقشه گریز و نجات از آن را برای منتخبان دارد.